



هدی جاودانی

● **حوالی ۵۸** است. بابا ۱۸سال بیشتر ندارد. در حال‌وهوای پس از انقلاب، اقتصاد قبول شده، دانشگاه «بابلسر» و حالا هرچندوقت یک‌بار مشهد را به مقصد بابلسر ترک می‌کند. هنوز محلی با عنوان «ترمینال»

در مشهد وجود ندارد و مردم برای حمل‌ونقل میان شهرها، به اقتصادی مقصد موردنظر شان، به گاراژهایی مستقل مراجعه می‌کنند. مسافران بابلسر هم برای تهیه بلیت به گاراژ «لوان‌نور» در «تخریسی» مراجعه می‌کنند و بلیت مشهد-رشت را می‌خرند. چون این تنها اتوبوس‌های رشت هستند که دقیقاً در بابلسر توقف دارند.

بابا آدم منظمی است. چندروز جلوتر بلیتش را خریده و حالا ساک‌به‌دست با شلوار قهوه‌ای روشن پاچه‌گشاد، پیراهن سفید یقه‌باز و ریش مشکی زیاد و مرتب، نیم‌ساعت جلوتر، انتظار حرکت را می‌کشند. اتوبوس‌ها هنوز آن‌قدر انضباط پیدا نکرده‌اند که سر ساعت مقرر حرکت کنند. بابا هم روی نیمکتی فلزی نشسته و آدم‌ها را تماشا می‌کند. مسافران یزد عمدتاً عرق چین و رشتی‌ها کلاه‌های بافتنی به سر دارند. لُر‌های بختیاری همگی پاچه‌گشادند. کشاورزان هم از ظاهر آفتاب‌سوخته‌شان معلوم‌اند. اتوبوس مشهد-رشت لاقلاً سه‌چهارساعتی معطل می‌کند. در تمام این مدت، یکی دو نفر برای آن‌مسدام فریاد می‌کشند. هنگام سوار شدن، علاوه‌بر بابا و چند آدم دیگر، یک گوسفند، یک خروس و یک قفس (محتوی چند مرغ) از پله‌های اتوبوس بالا می‌آیند. راننده بابا آن سبیل پریشانی و قد کوتاهش، اشاره‌ای می‌کند و کمک‌راننده در پی آن، خانمی را که تنها در انتهای اتوبوس نشسته، می‌آورد جلو و ردیف پشت راننده می‌نشاند. حالا راننده، زن را از آینه به‌خوبی در تیررس نگاهش دارد.

اتوبوس تازه از شهر خارج شده که راننده سیگارش را روشن می‌کند. یکی‌دوتا از مسافرها هم به تبعیت از او همین کار را می‌کنند. دود سیگار نزدیک به سقف اتوبوس انباشته می‌شود و چندنفری سرفه می‌کنند.

بچه‌ای سه‌چهارساله مدام گوشه‌خاطر مادرش را می‌کند و معذب در حالی که پاها را توبردری کرده، ناله می‌کند. مادر اهمیت نمی‌دهد و بچه خودش را خراب می‌کند. بوی ادرار نزدیک به سقف اتوبوس اتراب است می‌شود. راه از نیمه گذشته. هوا خیلی وقت باشک‌تر کشیده شده. پسر نوجوانی دل‌پیچه می‌گیرد. غذای آن رستوران کمی زودبند کرده با راننده، به او نسیاخته. راننده نگه نمی‌دارد و پسر محتویات اخیر معده‌اش را همان‌جا، نزدیک راننده

بالا می‌آورد. بوی محتویات معده پسر نزدیک به سقف اتوبوس مسافران، گشایش فضای حرم‌رضوی به‌انقل گاراژ‌دارها» انتقال گاراژ‌ها از اطراف حرم به خیابان «گاراژ‌دارها» شد، همین امر بازهم شرایط را به گونه‌ای تغییر داد: دیگر «گاراژ‌دارها» هم پذیرای سبیل اتوبوس‌های مسافربری نبود و در آن مراسم حادثه‌های به‌خاطر تعداد ای اتوبوس‌ها یا مسافران رخ می‌داد. در نتیجه مدیران شهر به فکر جابه‌جایی مجدد خانه اتوبوس‌های برون‌شهری افتادند. زمزمه‌های این سال‌هاجایی در میانه‌های سال ۱۶۵ آغاز شد و سرانجام

جایگاه ۶۷ زمین حاشیه برزگراه «اسپایی» درست شد.

آخر گاراژ‌دارها و روبه‌روی زمین‌های مفت آباد و معجونی – که بیشتر زمین بازی اهالی منطقه بود، مورد تأیید مسئولان شهری و استانی قرار گرفت تا

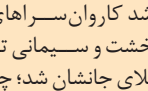
ترمینال موقتی در آن ساخته شود و اتوبوس‌های گاراژ‌های خیابان «گاراژ‌دارها» و سایر نقاط شهر چون دفتر «تی‌بی‌تی» بولوار قرنی و همچنین «میهن‌نور» چهارراه مقدم طبرسی به آن منتقل شوند. البته مسئولان آن‌زمان همگی منتقل‌قول بودند که این مکان موقت است و با توجه‌به رشد فزاینده شهر، چندسال بعد درون شهر قرار خواهد گرفت و باید مکانی دیگر برای ترمینال شهر در نظر گرفت؛ مثلاً ورودی شهر از نیشابور (حدود رباط طوق) یا ورودی شهر از فریمان (حوالی خواجه اباصلت). هم‌کلامی‌ای که البته با گذشت زمان و تغییر مسئولان از بین رفت، آن‌گونه که ترمینال مسافربری تکمیل شده در سال ۶۹ به‌عنوان یک مجموعه موقت، بعدها در سال ۱۳۷۵ موردبازبینی قرار گرفت تا با یک مجموعه پایانه‌ای کامل تبدیل شود. بر همین اساس هم بخشی دیگر از زمین‌های اطراف خریداری شد و تغییرات گسترده‌ای در آن رخ داد و پایانه مسافربری «امام رضاع») فروردین‌ماه ۱۳۸۷ افتتاح شد. پایانه‌ای که هر چند کامل است اما همان داستان تکراری گسترش مدرنیته و بزرگ‌شدن شهر و عقب‌نشینی توقف‌گاه‌ها باعث شد تا طی سال‌های اخیر «پایانه معراج» و «پایانه راه ابریشم» هم به کمکش بیایند تا شاید این پایانه همیشگی شهر مشهد باقی بماند. ●

است. تکیه‌گاه زیر پایم را بالا می‌آورم. تلویزیون ناگهان روشن می‌شود و فیلمی پخش می‌کند. مسافران در سکوت محو تماشای فیلم‌اند. من فیلم را دوست ندارم. به قطعات موسیقی فیلم «آبی» کیشلوفسکی گوش می‌دهم و کوه‌های متحرک اسرارآمیز را در غروب تماشا می‌کنم. پسر جوانی، حدوداً ۳۰ساله، با ریش مشکی زیاد و مرتب، «این عربی» می‌خواند. بچه‌ای سه‌چهارساله، آ‌ی‌پد به دست و فارغ از همه‌چیز، عرق بازی است. خانمی آب می‌خواهد و کمک‌راننده از درون یخچال یک شیشه آب‌معدنی خنک به دستش می‌دهد. اتوبوس سرعشت را کم می‌کند و جلو یک مجتمع مدرن عریض و طولیل برای شام نگه می‌دارد. راننده پیاده می‌شود و پشت دیواری در همان نزدیکی، دور از چشم دیگران، سیگارش را روشن می‌کند. ●

● **داستان خیلی ساده شروع شد؛**

ساده‌تر از آن‌که فکرش را بکنید. شهر کم‌کم و کم‌کم بزرگ و بزرگ‌تر شد و در نتیجه جا برای خیلی کارها تنگ‌تر و تنگ‌تر. گاراژداری یکی از این شغل‌ها بود. شغلی که هرچند خود زایده تمدن و ورود اتومبیل، آن‌هم از نوع بزرگ و سنگینش یعنی کامیون و اتوبوس و مینی‌بوس، بود اما ریشه در همان شسترداری و کاروان‌داری قدیم داشت. درست به همین دلیل هم نخستین توقف‌گاه‌های

این اتومبیل‌ها همان کاروان‌سراهای قدیم اطراف حرم رضوی بودند. کاروان‌سراهایی که البته مدرن شده و به نشانه این تغییر نامشان هم به گاراژ تغییر کرده بود. اما خوب



رضا سلیمان نوری

شد کاروان‌سراهای خیمت و گلی به گاراژ‌های خشت و سیمانی تبدیل شود بعد از گذشت مدتی بلای جانشان شد؛ چراکه هرچه جامعه مدرن‌تر شد میزان سفر هم افزایش پیدا کرد و فضای صحن‌ها برای پذیرش بهتر زائر نیازمند گشایش. پس مقرر شد تا هرچه در اطراف حرم هست، از جمله گاراژ‌ها در فاصله‌ای دور‌تر مستقر شوند تا حرم رضوی بزرگ‌تر شود و زائران امکان حضور بهتری پیدا کنند. این‌گونه شد که خیابان «کوشش» کنونی و «گاراژ‌دارها»ی قبل از انقلاب حدود اوابل دهه ۴۰ پذیرای نخستین گاراژ‌ها شد؛ گاراژ‌هایی که اول قرق کامیون‌ها بودند اما هرچه گذشت و حرم وسیع‌تر شد، کفه اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها نسبت‌به کامیون‌ها سنگین‌تر شد؛ آن‌قدر که در سال‌های منتهی به انقلاب تک‌توی کلی گاراژ‌باری ترمینال کامیون‌ها در گاراژ‌دارها باقی ماند و بقیه همه گاراژ مسافرتی و میزبان اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها و البته مسافران و زائران شدند. البته این پایان داستان نبود؛ زیرا همان‌گونه که گسترش مدرنیته باعث افزایش مسافران، گشایش فضای حرم‌رضوی و انتقال گاراژ‌ها از اطراف حرم به خیابان «گاراژ‌دارها» شد، همین امر بازهم شرایط را به گونه‌ای تغییر داد: دیگر «گاراژ‌دارها» هم پذیرای سبیل اتوبوس‌های مسافربری نبود و در آن مراسم حادثه‌های به‌خاطر تعداد ای اتوبوس‌ها یا مسافران رخ می‌داد. در نتیجه مدیران شهر به فکر جابه‌جایی مجدد خانه اتوبوس‌های برون‌شهری افتادند. زمزمه‌های این سال‌هاجایی در میانه‌های سال ۱۶۵ آغاز شد و سرانجام جایگاه ۶۷ زمین حاشیه برزگراه «اسپایی» درست شد.

آخر گاراژ‌دارها و روبه‌روی زمین‌های مفت آباد و معجونی – که بیشتر زمین بازی اهالی منطقه بود، مورد تأیید مسئولان شهری و استانی قرار گرفت تا

ترمینال موقتی در آن ساخته شود و اتوبوس‌های گاراژ‌های خیابان «گاراژ‌دارها» و سایر نقاط شهر چون دفتر «تی‌بی‌تی» بولوار قرنی و همچنین «میهن‌نور» چهارراه مقدم طبرسی به آن منتقل شوند. البته مسئولان آن‌زمان همگی منتقل‌قول بودند که این مکان موقت است و با توجه‌به رشد فزاینده شهر، چندسال بعد درون شهر قرار خواهد گرفت و باید مکانی دیگر برای ترمینال شهر در نظر گرفت؛ مثلاً ورودی شهر از نیشابور (حدود رباط طوق) یا ورودی شهر از فریمان (حوالی خواجه اباصلت). هم‌کلامی‌ای که البته با گذشت زمان و تغییر مسئولان از بین رفت، آن‌گونه که ترمینال مسافربری تکمیل شده در سال ۶۹ به‌عنوان یک مجموعه موقت، بعدها در سال ۱۳۷۵ موردبازبینی قرار گرفت تا با یک مجموعه پایانه‌ای کامل تبدیل شود. بر همین اساس هم بخشی دیگر از زمین‌های اطراف خریداری شد و تغییرات گسترده‌ای در آن رخ داد و پایانه مسافربری «امام رضاع») فروردین‌ماه ۱۳۸۷ افتتاح شد. پایانه‌ای که هر چند کامل است اما همان داستان تکراری گسترش مدرنیته و بزرگ‌شدن شهر و عقب‌نشینی توقف‌گاه‌ها باعث شد تا طی سال‌های اخیر «پایانه معراج» و «پایانه راه ابریشم» هم به کمکش بیایند تا شاید این پایانه همیشگی شهر مشهد باقی بماند. ●



علی‌باقریان

● **لاید شنیده‌اید** که «معادل‌گزینی» برای یک واژه بیگانه چه مکافاتی دارد؛ باید کلی نکته را در نظر بگیرید که مثلاً به‌جای “oncology” که مرکب است از “onkos” (= «توده») و “logy” (برگرفته از “logos” که

در اینجا یعنی «شناخت») بگذاردید «تودینه‌شناسی»؛ دست‌آخر هم همه باز می‌گویید «انکولوژی»! در همین معنی فرموده که «پار ب میاد کس را مخدوم بی‌عنایت»! آخر چطور می‌شود از کسان‌ی که حتی حاضر نمی‌شوند به‌جای “massage” صاف‌وساده یک کلمه بگویند «پیام» انتظار داشت عوض “انکولوژی” بگویند

«تودینه‌شناسی»؟! مگر نه اینکه کسی

«شمعدانی» راول نمی‌کند یک ساعت

پسای اداکردن “Pelargonium”

graveolens” وقت تلف کند؟!

این یعنی هر معادلسی جایی و مکانی

دارد!ااا...! عقل هم خوب‌چیزی است!

بااین‌همه، این همه خدومت بی‌مزدومنت چسرا؟! این همه پیر مرد

و پیرزن را در این وانفسای کرونایی

می‌کشانید «شهادت‌حانی» که چه؟!

اگر الا آن یکی از اعضای «فرهنگستان»

دریابید که «ما اصلا چنین توقف‌گاه‌های

نداریم؛ ما معادل‌گزینی می‌کنیم، چون کارمان این

است و بابتش پول می‌گیریم! تازه، ماشین راحت

و صدقوننی‌شده هم عقیمان می‌فرستند»! دیگر

حرفی باقی نمی‌ماند، اما، اگر یکی دیگر از اعضای

«فرهنگستان» پشت من دریابید که پول چرک کف

دست است و افسوس که زحمتش ضایع می‌شود و

زیر لب زمزمه کند که «حییف از آن عمر که در پای

تو من سر کردم» و... و خواهم گفت که «خواهر

من! یا برادر من! اینکه زحمت شما به‌سند تنبان

کسی هم نیست هزارویک علت دارد که هزار تاش

را خودتان می‌دانید و باید علاج کنید، البته، اگر

بتوانید، که احتمالاً نمی‌توانید! باری، اگر –چشم

حسود و بخیل کورا– چنین شد، آن یک علت دیگر

را هم من به شما خواهم گفت؛ علاجش با خودتان»!

خلاصه و نتیجه آنچه تا اینجا سعی کردم بگویم

این است که معادل‌گزینی، از بارها بسیار، هیچ

سودی ندارد، جز برای اعضای پیوسته و وابسته و

غیروابسته «فرهنگستان» و مجید جلالی که گویا

در وقت‌های بیکاری‌اش گاهی در جلسات «شورای

واژه‌گزینی» شرکت می‌کرده و شاید امثال خود من

که دوست‌دارند و گاهی ناچارند به یک چیزی بند

کنند و قبای زنده خود را بالآخره به یک‌جای این

شعب تیره بیابوزند!

بی‌خیال! این بندگان خدا که نمی‌توانند آن هزار علت

را علاج کنند؛ پس بگذارید من آن یک علت دیگر را

اضافه بگویم تا بر حجم دانسته‌ها و البته ندانسته‌هایتان

همه‌چیز شود؛ خیلی ساده، گاهی یک معادل برای این

جانه‌های افتد، یا، اگر جا بچفتد، همچنان زیر سایه واژه

اصلی می‌ماند که «حس» آن اولی را منتقل نمی‌کند؛

نمونه‌اش همین «پایانه» در برابر “terminal”، البته

فقط درمعانی جایی که مبدأ و مقصد اتوبوس‌های

بسی شهری است. اینجا دیگر بحث رعایت دقت، و

استفاده از تکواژه‌های مستقل و غیرمستقل زنده،

و خوش‌آهنگی برابر نهاد، و امثالهم نیست که

بعد از لحاظ‌کردنشان حکم کنیم ملت از این‌پس

به‌جای «ترمینال» بگویند «پایانه». فرض کنیم

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**

● **آیا جعفر مدرس صادقی**

**می‌توانسته در «سفر کسری»**

**بنویسد: «رفت پایانه غرب و**

**سوار اتوبوسی شد که می‌رفت**

**رشت»؟! نه!**